



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی

تصویر ایران در اندیشه‌های آمریکا و پیامد آن برای دیپلماسی فرهنگی در زمینه جنگ رمضان

لیلا مروتی

رئیس گروه افکارسنجی و ویژند ملی مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی

نوع سند: یادداشت سیاستی

نسخه: عمومی

شناسه سند: ۵۰۱۲۹-۵۰۴۱۳-۰۵۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۱/۳۰

گروه: افکارسنجی و ویژند ملی

پرونده: ویژند ملی





بیان مسئله

اندیشکده‌ها در نظام سیاست‌گذاری ایالات متحده، صرفاً نهادهای پژوهشی نیستند؛ بلکه در فرآیند تولید دانش سیاستی، اولویت‌گذاری مسائل و تدوین زبان توصیه برای تصمیم‌گیران نقش واسطه ایفا می‌کنند. از منظر ارتباطات و روابط بین‌الملل، این نهادها از طریق «چارچوب‌بندی» و «امنیتی‌سازی»، می‌توانند ادراک نخبگانی از یک بازیگر را تثبیت یا دگرگون سازند؛ یعنی آنچه به‌عنوان «مسئله» فهم می‌شود، تعیین می‌کند چه ابزارهایی «موجه»، «مؤثر» و «قابل استمرار» تلقی شوند. در شرایط تشدید درگیری و جنگ روایت‌ها، تصویر یک کشور، دیگر صرفاً بازتاب رسانه‌ای رخدادها نیست، بلکه در محیط‌های کارشناسی و سیاستی نیز تولید و بازتولید می‌شود. بنابراین، رصد و پایش اندیشه‌های آمریکایی درباره تصویر ایران (به‌ویژه در نسبت با جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران)، صرفاً مطالعات محتوایی نیست، بلکه تلاشی برای فهم سازوکارهای ادراکی و سیاستی تولید معنا درباره ایران در فضای بین‌المللی است.

مسئله دقیق این یادداشت، آن است که محتوای غالب اندیشه‌های آمریکایی چگونه به شکل‌گیری «تصویر غالب» از ایران می‌انجامد و این تصویر تا چه حد جنگ و فشار نظامی را در قالب‌های سیاست‌گذارانه تثبیت می‌کند. همچنین، این تصویر چه پیامدهای ارتباطی و دیپلماسی فرهنگی برای جمهوری اسلامی ایران دارد.

لازم به ذکر است که یادداشت تحلیلی حاضر، مبتنی بر گزارش رصدی ارائه شده از تحلیل محتوای اندیشه‌های آمریکایی است. در رصد انجام‌شده، در مجموعه‌ای از اندیشه‌ها (RAND، CSIS، FDD، Hudson Institute، Heritage Foundation، CNAS، International Crisis Group و Atlantic Council) یک الگوی قابل مشاهده شکل گرفته است: «ایران عمدتاً در قاب امنیتی و بحرانی دیده می‌شود و جنگ یا به‌عنوان ابزار مشروع تغییر موازنه فهم می‌گردد، یا به‌عنوان پدیده‌ای که باید با منطق مدیریت بحران و تنش کنترل شود». این الگو سبب می‌شود ایران کمتر به‌عنوان یک کنشگر پیچیده با ظرفیت‌های تمدنی، اجتماعی و منافع مشروع در نظم منطقه‌ای معرفی شود و بیشتر در نقش «منبع تهدید دائمی» ظاهر گردد؛ تصویری که به‌طور مستقیم بر امکان تولید روایت‌های بدیل و بهبود برند ملی ایران در فضای نخبگانی اثر می‌گذارد.



جریان‌های فکری و گرایش سیاسی اندیشکده‌های آمریکا

در رصد حاضر، جهت‌گیری اندیشکده‌های آمریکایی نسبت به ایران را می‌توان نه صرفاً بر مبنای میزان تندى لحن، بلکه بر پایه «کارکرد سیاستی روایت» فهم کرد؛ به این معنا که در چارچوب تحلیلی آنها، جنگ چه جایگاهی دارد: آیا به‌عنوان ابزار ضروری و اثرگذار برای تغییر موازنه تعریف می‌شود، یا رفتاری پرریسک است که باید در منطق مدیریت و هزینه - فایده محدود گردد. بر این اساس، اندیشکده‌ها در یک پیوستار قرار می‌گیرند که از امنیتی‌سازی حداکثری و ضرورت فشار سخت در یک سر شروع می‌شود و به مدیریت بحران، اجتناب از سوءمدیریت و دیپلماسی مشروط در سر دیگر منتهی می‌گردد.

در قطب حامی جنگ و نزدیک به گفتمان محافظه‌کار، بنیاد هریتیج، مؤسسه هادسون و بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها (FDD) قرار می‌گیرند. این سه نهاد، غالباً ایران را به‌عنوان «تهدید پایدار» و «رژیم بحران‌زا» بازنمایی می‌کنند؛ در نتیجه، جنگ (یا فشار حداکثری)، صرفاً یک گزینه هزینه‌دار نیست، بلکه عموماً به‌عنوان ابزار مؤثر و لازم برای تحمیل هزینه و واداشتن به تغییر رفتار معرفی می‌شود. در هریتیج و هادسون این گرایش روشن‌تر است و در FDD علاوه بر بعد نظامی، فشار چندلایه نظامی، اقتصادی، اطلاعاتی و خوانش ایدئولوژیک از دشمنی پررنگ‌تر می‌گردد. از منظر سیاست‌گذاری، کارکرد این روایت‌ها آن است که گزینه سخت را از حالت «مسئله‌دار و پرریسک» به حالت «موجه و قابل استمرار» منتقل می‌کنند.

در سوی دیگر، RAND و مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی (CSIS) با وجود حفظ چارچوب امنیتی، به سبک «حکمرانی امنیتی حرفه‌ای و واقع‌گرایانه» نزدیک‌ترند. در اینجا ایران همچنان تهدیدزا توصیف می‌شود، اما جنگ و اقدام نظامی عموماً با زبان منطق قدرت، هزینه - فایده، دوام نهادی و به‌ویژه «خطای محاسبه» و «سناریوهای بد» توضیح داده می‌شود. پیامد ارتباطی و سیاستی این نوع چارچوب‌بندی، آن است که گرایش به جنگ سخت معمولاً به شکل «ضرورت مطلق» عرضه نمی‌شود، بلکه در قالب «بحث‌های مدیریتی» پیرامون کنترل تشدید، جلوگیری از بن‌بست و کاهش ریسک‌های غیرقابل برگشت بازتولید می‌گردد. بنابراین، در RAND/CSIS جنگ بیشتر موضوع تحلیل سناریویی و مدیریت پیامد است تا روایت قطعی پیروزی.



در سطح میانی مرکز مطالعات امنیت ملی و آینده‌نگری آمریکا (CNAS) قرار دارد. ایران در روایت CNAS به صورت «بازیگر هزینه‌بر و ریسک راهبردی» دیده می‌شود؛ یعنی مسئله اصلی؛ فقط شکست دشمن نیست، بلکه مدیریت پیامدها برای انسجام ائتلاف‌ها، اعتبار راهبردی آمریکا و امکان کنترل مسیر درگیری است. به همین دلیل، دلالت سیاستی CNAS بیشتر بر پرهیز از شتاب‌زدگی، سوءمدیریت و تصمیم‌های غیرقابل برگشت متمرکز است. در این چارچوب، ایران همچنان تهدید دانسته می‌شود، اما نوع تهدید از «تقویت ضرورت اقدام سخت» به «آزمون توان کنترل هزینه و مسیر تشدید» منتقل می‌گردد؛ و این انتقال، جنگ را از محور پیروزی به محور جلوگیری از آسیب‌های راهبردی نزدیک می‌کند.

اندیشکده کوئینسی در بازنمایی ایران، نسبت به اندیشکده‌های تندرو و حتی برخی نهادهای واقع‌گرای امنیتی، رویکردی کمتر تقابلی و بیشتر ضدجنگ دارد. در این چارچوب، ایران؛ نه به عنوان دشمنی غیرعقلانی، بلکه به مثابه بازیگری راهبردی، محاسبه‌گر، دارای ظرفیت بازدارندگی و در عین حال، قابل مذاکره تصویر می‌شود؛ بازیگری که حذف آن از معادلات منطقه‌ای ممکن نیست و جنگ با آن، بیش از آنکه به مهار ایران بینجامد، به تشدید بی‌ثباتی و افزایش هزینه‌های آمریکا منجر خواهد شد. با این حال، در روایت کوئینسی نیز ایران همچنان عمدتاً در قالب بحران، بازدارندگی، پرونده هسته‌ای و تنش‌های منطقه‌ای فهم می‌شود و بنابراین، هرچند این اندیشکده تصویری متعادل‌تر و دیپلماتیک‌تر از ایران ارائه می‌دهد، اما در نهایت از بازتولید ادراکی عمدتاً امنیتی و ژئوپلیتیکی از ایران فاصله کامل نمی‌گیرد.

در نهایت، در خط «میانجی‌گری مشروط»، گروه بین‌المللی بحران (International Crisis Group) جای می‌گیرد. این نهاد کمتر زبان «دستور حمله» را برجسته می‌کند و بیشتر بر امکان مذاکره و مدیریت بحران تأکید دارد؛ اما «قابل مذاکره بودن» به معنای «قابل اعتماد و قابل اتکا بودن» نیست. روایت همچنان بر استمرار تنش و نقش اهرم‌های فشار (به‌ویژه در بُعد دریایی برای شکل‌دهی به میدان رقابت) صحنه می‌گذارد. در نتیجه، حتی در چارچوب گفت‌وگو نیز جنگ و تنش در پس‌زمینه باقی می‌ماند و دیپلماسی بیشتر به شکل مدیریت آسیب و مسیرهای کنترل بحران فهم می‌شود.



تصویر ایران در اندیشه‌ها و پیامد آن برای دیپلماسی فرهنگی

در رصد انجام‌شده، تصویر ایران در اندیشه‌های آمریکایی عمدتاً حول یک ویژگی مشترک شکل می‌گیرد: «ایران بیشتر از منظر امنیت و بحران دیده می‌شود تا از منظر قابلیت اجتماعی و تمدنی یا ظرفیت نقش‌آفرینی سازنده در نظم منطقه‌ای». این تصویرسازی، معمولاً از طریق چند مکانیسم روایت‌پردازی تداوم می‌یابد:

■ امنیتی‌سازی ساختاری: ایران به‌عنوان منبع تهدید در حوزه‌های مختلف

مانند برنامه هسته‌ای، موشکی، شبکه‌های نیابتی، تهدید انرژی و دریانوردی، عملیات خرابکاری و جنگ سایبری تصویر می‌شود. این قاب باعث می‌گردد هر رخداد مرتبط با ایران حتی رخدادهای دارای بُعد انسانی و اجتماعی نیز در ابتدا به زبان امنیتی ترجمه شود.

■ دوگانه‌سازی برای توجیه سیاست: به‌ویژه در طیف‌های محافظه‌کار، نوعی

تفکیک روایی میان ملت و نظام دیده می‌شود؛ هرچند در سطحی از روایت به رنج انسانی اشاره می‌شود، اما این اشاره، اغلب در خدمت امکان‌پذیرسازی و توجیه سیاست سخت و حمله نظامی باقی می‌ماند. پیامد این صورت‌بندی برای ایران این است که شکاف ادراکی میان ملت ایران و حکومت تقویت می‌شود و با مشروعیت‌زدایی از حاکمیت ایران، ظرفیت‌های تمدنی و سرمایه اجتماعی ایران از نقش‌آفرینی در نظم منطقه‌ای حذف یا به حاشیه رانده می‌شود.

■ چارچوب جنگ ممتد و پسا‌جنگ: حتی زمانی که بحث آتش‌بس، مدیریت

بحران یا سناریوهای کاهش تنش مطرح می‌شود، روایت غالب به‌سوی «جنگ پس از جنگ»، «فازهای تهدید» یا «مداومت بحران» گرایش دارد. در نتیجه، برای نخبگان آمریکایی، ایران کشوری عبور کرده از بحران نیست، بلکه «همواره تهدیدزا» تصور می‌شود. این امر، ظرفیت دیپلماسی فرهنگی را کاهش می‌دهد؛ زیرا فرصت‌های روایت‌سازی درباره عادی‌سازی روابط، گفت‌وگو و نقش سازنده ایران محدود می‌شود.

■ محاسبه برای تحمیل هزینه: در طیف‌های واقع‌گرایانه‌تر (RAND/CSIS)

نیز اگر ایران عقلانی توصیف شود، عقلانیت غالباً به معنای «محاسبه برای تحمیل هزینه» تعبیر می‌گردد، نه عقلانیت گفت‌وگو محور و سازوکار محور.



حتی در CNAS و Crisis Group هم که روی مهار و مذاکره تأکید دارند، ایران عموماً در چارچوب «مهار لازم» یا «میانجی‌گری مشروط» قرار می‌گیرد و پیامد آن این است که برند ایران همچنان در حاشیه قرار می‌گیرد.

از منظر دیپلماسی فرهنگی، نتیجه این تصویرسازی، یک مشکل ساختاری است: «اگر فضای نخبگانی آمریکا ایران را عمدتاً به‌عنوان تهدید امنیتی ببیند، روایت فرهنگی ایران یا حذف می‌شود یا کم‌اثر می‌ماند». بنابراین، دیپلماسی فرهنگی زمانی می‌تواند اثر پایدار داشته باشد که چارچوب‌های فرهنگی را به شاخص‌های تحلیل‌پذیر روابط بین‌الملل نزدیک کند؛ مانند امنیت انسانی، تاب‌آوری اجتماعی، حکمرانی فرهنگی، کاهش آسیب غیرنظامی، و سازوکارهای مدیریت تنش.

توصیه‌ها و الزامات راهبردی

۱- سیاست فرهنگی بهتر است به‌صورت «قابل ارجاع» در ادبیات سیاستی درآید. نهادهای متولی دیپلماسی عمومی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران می‌توانند بسته‌های منظم دیپلماسی فرهنگی تولید کنند که شامل روایت‌های هویتی و تمدنی ایران همراه با پیوند روشن به موضوعات سیاستی مورد توجه اندیشکده‌ها باشد (امنیت انسانی، کاهش آسیب غیرنظامی، تاب‌آوری اجتماعی، حکمرانی و مدیریت بحران). این مطالب سیاستی می‌تواند در قالب‌هایی مانند یادداشت تحلیلی و گزاره‌های قابل ارزیابی ارائه شود تا امکان استفاده در تولیدات اندیشکده‌ای افزایش یابد.

۲- صرفاً نقد روایت تهدیدمحور یا بیان موازی کافی نیست، بلکه باید تلاش شود چارچوب غالب ذهنی «ایران - تهدید دائمی» به‌سمت چارچوب‌های بدیل مانند «ایران - بازیگر مدیریت‌کننده تنش و عامل کاهش آسیب» تغییر کند. این کار از طریق تولید محتوای علمی و روایت‌های مستند درباره پیامدهای غیرنظامی، سازوکارهای کاهش تنش و ظرفیت‌های میانجی‌گری فرهنگی ممکن می‌شود.

۳- نهادهای متولی دیپلماسی عمومی و فرهنگی ایران می‌توانند برنامه ارتباطی را بر اساس طیف‌های اندیشکده‌ای تنظیم کنند؛ به این ترتیب که برای اندیشکده‌های طیف جنگ طلب، پیام به زبان هزینه - فایده و کاهش آسیب ارائه شود تا از منطق امنیتی قابل جذب باشد و برای اندیشکده‌های جریان فکری واقع‌گرایی، محتوا مبتنی بر داده، ساختار و تحلیل سناریوی قابل ارزیابی تولید گردد، با تأکید بر اینکه تمرکز بر سازوکارهای کنترل



تشدید و خروج پایدار باشد؛ و در مسیر گفت‌وگو مشروط ابزارهای عملی برای گفت‌وگوی پایدار و کاهش ریسک پیامدها برجسته شود.

۴- برای کاهش فاصله میان روایت فرهنگی و ادبیات سیاسی، توصیه می‌شود نهادهای مرتبط، به تولید مشترک مقاله و گزارش با دانشگاه‌ها و پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل، مطالعات امنیت انسانی و ارتباطات راهبردی مبادرت کنند. خروجی‌های مشترک، می‌تواند به شکل سیاست‌محور (برای تصمیم‌گیران) طراحی شوند تا اندیشه‌ها امکان ارجاع و استفاده از آنها را در تولیدات خود بیابند.

جمع‌بندی

رصد و پایش اندیشه‌های آمریکایی نشان می‌دهد که در خصوص جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، تصویر ایران غالباً در چارچوب امنیتی و بحران‌محور تولید و تثبیت می‌شود. طیف‌بندی اندیشه‌ها بیان می‌کند که همه آنها در یک سطح از جنگ‌طلبی قرار ندارند، اما در مجموع، حتی در روایت‌های مهار و میانجی‌گری، ایران عمدتاً به عنوان منبع تهدید و گره بحران ادراک می‌گردد. این وضعیت برای دیپلماسی فرهنگی چالش ایجاد می‌کند؛ زیرا روایت فرهنگی، به‌تنهایی بدون ترجمه سیاسی و بدون تبدیل به چارچوب‌های قابل استناد سیاست‌پژوهی، در برابر چارچوب غالب اندیشه‌ای به حاشیه می‌رود. راهکار راهبردی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی آن است که دیپلماسی فرهنگی را به «دیپلماسی چارچوب‌ها» و «ترجمه سیاسی روایت» تبدیل کند، مخاطب را بر اساس طیف فکری مدیریت نماید و سامانه پایش اثر برای تغییر ادراک در اکوسیستم نخبگانی تعریف کند.